

بنگ! نق! بنگ بنگ!

«چارلی کوچولو، می دانی دارم چه کار می کنم؟» صدای جوزف کریک از بیرون شنیده می شد. صدایش را می شنیدم، اما پنجره‌ی سلولم بالای دیوار بود و چیزی نمی دیدم. با این حال، دقیقاً می دانستم مردک گنده‌بک چه کار دارد می کند. البته جواب ندادم. حرف که می زدم بیش تر خوش خوشانش می شد. صدایش هنوز می آمد: «چارلی، دارم چوبه‌ی دار درست می کنم، برای خود خودت! می شد از دار تا شوام استفاده کنم، اما حالا که بالاخره گیرت انداخته‌ام تصمیم گرفتم کار را درست انجام بدهم و یک چوبه‌ی دار محکم درست کنم. حتماً خوشت می آید، چارلی! هی هی!» دزدگیر نفرت‌انگیز بعد زد زیر آواز و آواز چوبه‌ی دار را خواند:

بین که تاب و تاب می خورن
بدون امید تاب می خورن
آره، بین تاب می خورن
چه خنده‌داره، خنده‌داره
سوار باد تاب می خورن...

برای صدمین بار نگاهی به اطراف سلولم انداختم، اما راه فراری پیدا نکردم. انگار که کریک آخر سر مرا شکست داده بود. تازه دو روز پیش، همین موقع‌ها، بعد از صدها سال دوری سرانجام به خانه برگشته بودم!



هی دانی می خواهم چه بلایی به
سرک پیاورم چارلی؟

بازگشت به سرزمین ماچرا

من و پدرم رفتیم توی تنه‌ی خالی درخت و افتادیم توی تونلی که یک‌راست می‌رسید به حیاط پشتی خانه‌مان. این طوری از جنگل جمجمه فرار کردیم. پس از مدت زیادی دوری، بودن در خانه بسیار دلپذیر بود و خیلی دلم می‌خواست از کلوچه‌های دست‌پخت مادر بخورم - یک عالمه وقت بود که فقط کرم و بچه کرم حال به هم زن خورده بودم! اما نشد که از کلوچه‌های مادر بخورم، حتی نشد یک شب راحت توی تخت خودم بخوابم! مادر از من خواست که از مغازه‌ی سر پیچ شیر بخرم، و سر راه برگشت، به کریک، بدترین دشمنم، برخوردیم. اصلاً نمی‌دانم چطور توانسته بود مرا در دنیای خودم پیدا کند، اما قسم خورده بود که تا آخر دنیا دنبالم بیاید و به حرفش هم عمل کرده بود! دزد زورگو مرا کشان کشان با خودش برد. دست و پا زدم و فریاد کشیدم اما دنیا یک طوری شده بود که انگار دارم توی یک فیلم ثابت مانده حرکت می‌کنم - همه‌ی مردم توی خیابان سنگ شده بودند، گویی که زمان ایستاده بود. کریک مرا برد توی کانال. به زور سوار قایقم کرد و مرا با زنجیر بست به دسته‌ی سکان. بعد مردک زورگو قایق را به راه آبی خلوت و خالی برد. کناره راه آب پر از درختچه و نی و علف بود و راه آب بالاخره زیر تپه‌ای به

(مترجم: خاطرالت) «جنگل جمجمه‌ها» را بنویسید.

تونلی می‌رسید. ورودی تونل بسته شده بود، اما کریک تخته‌چوب‌ها را کنار زد و قایق را داخل تونل برد.



کانال به تونلی رسید که زیر تپه‌ای ناقصی شکل ساخته شده بود